

اوباما و فرمان کشتن صدها غیر نظامی

در رقابت های ریاست جمهوری سال 2008 آمریکا، اوباما می کوشید که مک کین را پیرو جرج بوش و جنگ طلب نشان دهد. مک کین نیز به این تصویر بسیار کمک کرد. او در یک مورد از [بمباران ایران](#) سخن گفت که نمایش فیلم آن سر و صدای بسیاری برپا کرد.

اوباما با شعارهای ضد جنگ در انتخابات 2008 پیروز شد. این شعارها نه تنها بسیاری از مردم آمریکا- خصوصاً نسل جوان- را مجذوب خود کرد، آن چنان تأثیرگذار بود که کمیته ی جایزه ی صلح نوبل را به اقدامی کاملاً شتاب زده واداشت و این جایزه را به او که هیچ گونه سابقه ای- برخلاف جیمی کارتر برنده ی سال 2002- در اقدامات صلح طلبانه و دفاع از حقوق بشر نداشت، در سال 2009 اهدا کردند.

اوباما قبل از ریاست جمهوری مدعی بود که ورود به هر جنگی نیازمند مجوز کنگره است. اما او بدون مجوز کنگره حمله ی نظامی به لیبی را آغاز کرد. مجوز شورای امنیت سازمان ملل برای ممنوعیت پرواز بود، اما به محض آن که این مجوز صادر شد، در همان شب اول با فرمان اوباما 110 موشک کروز به لیبی شلیک شد و دو هفته ی بعد وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا به کنگره [گفتند](#) که طی این دو هفته 20 الی 25 درصد ارتش لیبی- یعنی 20 هزار تن- را نابود کرده اند. جان مک کین- رئیس کمیته ی نیروهای مسلح کنگره ی آمریکا نیز گفته است که در جنگ لیبی [25 هزار تن](#) کشته شده اند. [گاردین](#) شمار تلفات پس از تهاجم ناتو را 30 هزار تن- شامل هزاران غیرنظامی- اعلام کرده است. وزیر بهداشت دولت فعلی لیبی نیز شمار کشته شدگان را 30 هزار تن اعلام کرده است.

پاکستان یکی از متحدان آمریکا است. بخش اطلاعات ارتش آن کشور حامی جدی طالبان بوده و هست. در مناطقی از این کشور نیروهای طالبان و القاعده حضور دارند. به [گفته ی هیلاری کلینتون](#) در کنگره ی آمریکا، القاعده دست پخت و محصول دولت آمریکا بود.

"ما به نوعی سابقه ی تاریخی در ورود و خروج از پاکستان داریم. بیائید به یاد داشته باشیم که کسانی که امروز با آنها می جنگیم، بیست سال پیش ما خودمان هزینه ی روی کار آمدنشان را فراهم ساختیم. دلیل آن این بود که آن موقع ما به شدت با اتحاد جماهیر شوروی درگیر بودیم. آنها افغانستان را اشغال کرده بودند و ما نمی خواستیم که تمام آسیای مرکزی را هم زیر نفوذ بگیرند. در آن زمان به این نتیجه رسیدیم و فکر کردیم که کاری باید کرد. پرزیدنت ریگان با همکاری کنگره که در آن زمان اکثریت نمایندگان آن دمکراتها بود فکر کردند که دست به کار شوند و ایده ی خوب این بود که خوب بگذاریم "آی.اس.اس"، ارتش پاکستان و مجاهدین استفاده کنیم و بگذاریم که عربستان سعودی هم "اسلام و هابی" اش را وارد [به آنجا] کند تا ما بتوانیم شوروی را شکست بدهیم. و خوب البته آنها [روسها] بلیونها دلار پول را از دست دادند که در نهایت منجر به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شد. پس سرمایه گذاری بدی نبود که به عمر شوروی پایان دادیم. ولی بیائید مراقب باشیم، که چه می کاریم چرا که همان را برداشت خواهیم کرد. و بعد ما پاکستان را ترک کردیم [و گذاشتیم که خودشان با این وضعیت کنار بیایند]، و در ضمن ما نمی

خواهیم که ما می گوئیم به ما ربطی ندارد و در واقع ما تحریمتان می کنیم. بنابراین ما دیگر با "آی.اس.اس" و ارتش پاکستان کاری نداشتیم و الان در حال جبران زمان های از دست رفته ی بسیاری هستیم".

کلینتون اعتراف می کند که در حال جنگ با کسانی هستند که خودشان بر سر کار آورده اند. جنگ با آنها در چندین کشور- افغانستان، یمن، پاکستان، سومالی و...- در حال انجام است. هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا دائماً در این کشورها موشک به سوی مکان هایی شلیک می کنند که **مظنون** به حضور نیروهای القاعده اند. ماهواره ها دقیقاً نمی توانند وجود نیروهای القاعده در این مکان ها را اثبات کنند یا عدم حضور نیروهای غیرنظامی در آن مکان ها را اثبات کنند.

روزنامه ی **نیویورک تایمز** - در 10 خرداد 1391،30 مه 2012- طی گزارشی نوشته است که "لیست مرگ" به تأیید شخص اوباما رسیده و او فرمان شلیک موشک توسط هواپیماهای بدون سرنشین به مواضع نیروهای القاعده در پاکستان را صادر کرده است. این فرایند "فوق سری" اعلام شده است.

عملیات فوق سری آمریکا در پاکستان تاکنون جان صدها غیر نظامی را گرفته است. برای مستند کردن این مدعا به دو منبع زیر بنگرید که می گویند:

الف- روزنامه ی واشنگتن پست در 26 آپریل 2010 **نوشته** است، سازمان CIA به دلیل تلفات بالای غیرنظامیان- در شلیک موشک های هواپیماهای بدون سرنشین، به دنبال آن است که از سلاح هایی استفاده کند که میزان تلفات آنها را پائین آورد. واشنگتن پست در ادامه می نویسد:

"براساس یک محاسبه ی داخلی CIA که برای واشنگتن پست توضیح داده شده، فقط 20 غیرنظامی از ژانویه ی 2009 تا امروز- یعنی یک دوره ی 15 ماهه - کشته شده اند. این دوره 70 تهاجم هواپیماهای بدون سرنشین را در بر می گیرد، که در آنها 400 **مظنون** به تروریست و **یاغی** علیه ی آمریکا کشته شده اند. مقامات رسمی CIA می گویند، ارقام آنها مبتنی بر مطالعه ی دقیق هدف ها، قبل و بعد از حمله بوده است... اما محاسبات غیر رسمی- براساس اخبار محلی- بسیار بالاتر است. "بنیاد آمریکای جدید" رقم تلفات غیرنظامیان را 181 تن اعلام کرده است. و گزارش می دهد که تعداد کشته های مظنون به تروریست و یاغی ها بسیار بالاتر است، یعنی بیش از 690 تن".

ب- در نیمه ی بهمن ماه 1390 یک موسسه ی تحقیقاتی در لندن اعلام کرد که طی سه سال گذشته هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا **صدها غیرنظامی پاکستانی را کشته اند**. اوباما مسئول حقوقی و اخلاقی آن جنایات است.

برای مروری سریع، به چند مورد از حمله های صورت گرفته به فرمان اوباما بنگرید:

هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک **11 تن** را در 29 خرداد ماه 1389 کشتند.

هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک **4 تن** را در 5 تیر ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک بیش از [16 تن](#) را در 2 مرداد ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [6 تن](#) را در 2618 مهر ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [60 تن](#) را در 26 آذر ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [18 تن](#) را در 6 دی ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [14 تن](#) را در 11 دی ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [7 تن](#) را در 2 اسفند ماه 1389 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [30 تن](#) را در 26 اسفند ماه 1389 کشتند. بعداً اعلام شد که در این عملیات حدود [40 تن](#) به قتل رسیده اند که بیشتر آنها **غیرنظامی** بوده و صرفاً در یک نشست قبیله ای شرکت داشته اند. فرمانده کل ارتش پاکستان نیز طی بیانه ای به شدت به این اقدام اعتراض کرد.

در سال 2010 هوایماهای بدون سرنشین آمریکا یک صد عملیات شلیک موشک به خاک پاکستان انجام دادند.

در ماه مارس 2011 هوایماهای آمریکا 10 تن را کشتند که دولت پاکستان طی بیانیه ای رسمی اعلام کرد که **همگی آنها غیرنظامی بوده اند**. در دو عملیات دیگر نیروهای آمریکایی [50 عزار را کشته اند](#).

در 90/9/5 هوایماهای آمریکا طی حمله ای به یک پاسگاه پاکستان 24 نظامی ارتش آن کشور را کشتند. به دنبال این رویداد دولت پاکستان ارسال کمک به نیروهای ناتو در افغانستان از طریق خاک خود را به حالت تعلیق در آورد و خواستار پوزش آمریکا و قطع حملات به آن کشور **شد**. دولت او باما فقط به **اشتباه** در این عملیات که به کشته شدن 24 نظامی پاکستانی منجر شد، **اذعان کرد**. اما شخص او باما آن را "اسف بار" **خواند**. خواست مشخص دولت پاکستان، "عذرخواهی آمریکا از کشته شدن سربازان پاکستانی، پرداخت 5 هزار دلار برای هر کامیونی که از خاک پاکستان می گذرد و توقف حملات هوایماهای بدون سرنشین در مناطق قبایلی است". آمریکا این شرایط را نپذیرفت و به جای پاکستان کشورهای آسیای میانه را برای خروج وسایط و تجهیزات ناتو از افغانستان **برگزید**.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [8 تن](#) را در 20 بهمن 1390 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [حداقل 5 تن](#) را در 27 بهمن 1390 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [6 تن](#) را در 16 اردیبهشت 91 کشتند. به گزارش بی بی سی تا قبل از این بیش از دو هزار تن در موشک باران هوایماهای آمریکایی کشته شده اند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک [حداقل 5 تن](#) را در 27 بهمن 1390 کشتند.

هوایماهای بدون سرنشین آمریکا با شلیک موشک 4 تن را در 3 خرداد 91 و 10 تن را در 4 خرداد 91 کشتند. 3 تن دیگر را در 6 خرداد کشتند. 5 مظنون دیگر در 11 خرداد کشتند. در 14 خرداد با شلیک موشک 10 مظنون دیگر را کشتند که 4 تن از آنها شبه نظامی و 6 تن دیگر غیرنظامی بوده اند. در 15 خرداد نود و یک، 15 مظنون دیگر را کشتند تا کارنامه ی کشتار سه روزه ی خود را به 27 مظنون افزایش دهند.

درباره ی این عملیات فوق سری چند نکته قابل تأمل است:

یکم- اقدام اوباما نقض حق حاکمیت ملی پاکستان است. او بدون در دست داشتن هیچ مجوز حقوقی مورد تأیید سازمان ملل، صرفاً با اتکای به قدرت نظامی آمریکا به کشور پاکستان حمله ی نظامی می کند.

دوم- تاکنون دولت آمریکا نتوانسته است اثبات کند که افراد کشته شده ی در این نوع تجاوزها نیروهای القاعده هستند. اثبات اتهام با اتهام زنده است. چگونه می توان انسان ها را قتل عام کرد، بدون آن که اثبات نمود که آنها واقعا **مجرم مستحق قتل** اند؟ "مظنون" لزوماً "قاتل" یا "تروریست" نیست.

سوم- برخلاف عدم اثبات دولت آمریکا، نهادهای مستقل و دولت پاکستان اثبات کرده اند که صدها تن از کشته شدگان غیرنظامی بوده اند. این جنایت را نمی توان اشکالی فنی و ناخواسته قلمداد کرد.

چهارم- اوباما فردی تحصیل کرده است. به نوشته ی روزنامه ی نیویورک تایمز اوباما برای آن که تعداد کشته شدگان غیرنظامی را کاهش دهد به ترفندی مفهومی دست زده است. یعنی "**غیرنظامیان**" را از نو تعریف کرده که شامل چه کسانی می شوند. به تعبیر دیگر، براساس یک تعریف دلخواهی "**غیرنظامیان**" را "**نظامی**" می کنند تا شمار کشته شدگان را کاهش دهند. نیویورک تایمز نوشته است:

"اوباما فرمولی را برای شمردن مرگ غیر نظامیان پذیرفته است. بعضی از مقامات رسمی فکر می کنند این فرمول به گونه ای تعریف شده که تعداد غیرنظامیان را کم اعلام کند".

پنجم- این گونه موشک باران ها، هرچه که باشد، "**دخالت بشردوستانه**" نیست. البته وقتی کاخ سفید با تعریف غیرنظامیان را نظامی می سازد، حتماً کشتن غیرنظامیان را هم با تعریف مفاهیم به دخالت بشردوستانه تبدیل می سازد.

ششم- اوباما از زوایای گوناگون به دموکراسی صدمه وارد آورده است. استقلال قوه ی قضائیه اساس نظام های دموکراتیک است. هیچ کس مجرم نیست مگر آن که در دادگاهی علنی، برخوردار از وکیل، با ارائه ی شواهد و قرائن کافی، و با حضور هیأت منصفه محاکمه و محکوم شده باشد. اگر این فرایندها نقض شوند، با دیکتاتوری مواجه خواهیم بود، نه دموکراسی و حقوق بشر. آیت الله خامنه ای مردم ایران را بدون رعایت چنین فرایندی مجازات می کند، اوباما مردم دیگر کشورها را بدون رعایت این فرایندها مجازات می کند. یعنی جان آنها را می گیرد.

اوباما در یمن هم با موشک های هوایماهای بدون سرنشین افراد **مظنون** را می کشد. به نوشته ی روزنامه ی واشنگتن پست این هوایماها افراد **مشکوک به همکاری با القاعده** را می کشتند. فقط در ماه

مارس گذشته آنان **64 مظنون** به همکاری با القاعده را در یمن کشته اند. سازمان های مدافع حقوق بشر به شدت به این رویه معترض اند و می گویند:

"افراد **مظنون** به شرکت در عملیات تروریستی نباید بدون محاکمه به قتل برسند. آن ها باید این امکان را داشته باشند که در یک دادگاه قانونی از خود دفاع کنند".

اوباما حتی در کشتن/ترور شهروندان آمریکا در یمن نیز پایبند حقوق متهم و برگزاری دادگاه نبوده است. در 2011/9/3 ، هواپیماهای بدون سرنشین با شلیک موشک انور العولقی- متولد 1971 نیومکزیکوی آمریکا- را کشتند و اوباما ضمن تأیید این خبر العولقی را "رئیس عملیات خارجی" القاعده خواند و کشته شدن او را ضربه ای مهلک به شاخه شبه جزیره ای این شبکه توصیف کرد. دموکراسی ها جنایتکاران را هم محاکمه و مجازات می کنند، نه ترور.

هفتم- نمی توان به روش های غیردموکراتیک به دنبال ساختن دموکراسی رفت. دموکراسی مقصدی نیست که به هر روشی بتوان به آن دست یافت. در این جا راه و مقصد عین یکدیگرند. به تعبیر دیگر، با یک معادله ی دو سویه به شرح زیر مواجه هستیم:

"به هر میزان که دموکراتیک عمل می کنیم، به همان میزان به دموکراسی نزدیک می شویم. به هر میزان که غیردموکراتیک عمل می کنیم، به همان میزان از دموکراسی دور می شویم".

کشتن مردم بی گناه غیرنظامی جنایت است، نه دموکراسی سازی. در آخرین بمباران ناتو در افغانستان در 17 خرداد 1391 هشت تن از نیروهای طالبان و 18 غیر نظامی- از جمله زنان و کودکان- کشته شده اند.

هشتم- دستاورد این گونه عملیات برای دولت آمریکا چه بوده است؟ اگر چه حکومت در افغانستان در دست طالبان نیست، اما آنها اینک بسیار قدرتمند هستند. دولت اوباما دو سالی است که در حال مذاکره ی با طالبان برای مشارکت آنها در دولت افغانستان است. اما طالبان ابتدا خواستار خروج نیروهای اشغالگر از افغانستان هستند. در 91/3/12 آغا جان معتصم- رئیس پیشین کمیته ی سیاسی طالبان و یکی از نزدیکترین افراد به ملا عمر- طی مصاحبه ای با بی بی سی گفته است:

"نهضت و قیام طالبان برای انفاذ شریعت اسلامی بوده و لذا برای طالبان مهم این است که یک نظام مستحکم اسلامی به میان آید، اشغال خارجی ها پایان یابد، برای طالبان مقام و منصب مهم نیست، هدف [طالبان] فقط دولت اسلامی قوی است".

در مناطق تحت موشک باران دائمی آمریکا در پاکستان نیز طالبان و القاعده تضعیف نشده اند. نتیجه ی موشک باران ها، افزایش نفرت از آمریکا بوده است. دولت پاکستان شدیدترین انتقادهای را به حمله ی 15 خرداد هواپیمای آمریکا وارد آورده است و خبرنگار بی بی سی گزارش کرده: "احساسات ضد آمریکایی در پاکستان اوج گرفته و گروه های مذهبی دولت پاکستان را به دلیل ناتوانی در متوقف کردن حملات، به وابستگی به آمریکا متهم کرده اند. نگرانی دولت پاکستان درست از همین نقطه برمی خیزد. وزارت خارجه ی پاکستان به پیامدهای "وخیم" ادامه ی این حملات مرتب هشدار می دهند". وزیر امور خارجه ی

پاکستان گفته است، استفاده ی از پهپادها در جنگ با تروریسم و شبه‌نظامیان افراط‌گرای اسلامی غیرسازنده است، چرا که اگر هم حتی هدف شماره یک هم نابود شود، در پی آن 5 یا 10 فرد جدید از روی هواداری به صف آنان اضافه می‌شود. در تظاهرات مردم پاکستان نیز دائماً شعار "مرگ بر آمریکا" و "[مرگ بر ناتو](#)" سر داده می‌شود.

لئون پانه‌تا- وزیر دفاع آمریکا- در 18 خرداد 91 در افغانستان به خبرنگاران [گفته است](#)، کاسه ی صبر کشورش در مقابل پاکستان به دلیل حمایت این کشور از شورشیان طالبان، لبریز شده است. او افزوده است، تا زمانی که پایگاه حقانی در پاکستان نابود نشود، افغانستان به امنیت و ثبات دست نخواهد یافت. بی‌ثمر بودن اقدامات دولت آمریکا را در این سخنان وزیر دفاع اش می‌توان یافت که در افغانستان گفت: به نظر می‌آید که اسلام‌گرایان طالبان "[بسیار بهتر از گذشته سازماندهی شده‌اند](#)". او با ما که می‌خواهد تا پایان سال 2014 نیروهای ارتش آمریکا را از افغانستان خارج کند، آیا به دوران پس از اشغال نیز اندیشیده است؟ نتیجه ی این همه خون ریزی برای دموکراسی و حقوق بشر چه بوده است؟

نهم- پاکستان همیشه یکی از متحدان آمریکا بوده است. مخالفت با حمله ی نظامی به کشورها، اصلی قابل دفاع است که متحدان و غیرمتحدان آمریکا را در بر می‌گیرد. عربستان سعودی یکی از نظام های دیکتاتوری و از عقب مانده ترین نظام های سیاسی جهان است که در روز روشن در میادین عمومی با شمشیر سر را از بدن جدا می‌سازد و دست سارقان را با شمشیر قطع می‌کند. آن کشور یکی از مراکز عمده ی پرورش بنیادگرایان است. تعدادی از تروریست های 11 سپتامبر از اهالی آن کشور بودند و دولت آمریکا حتی مدعی شد که برخی از مقام های بالای عربستان سعودی به گروه القاعده کمک کرده اند. رژیم دیکتاتوری عربستان سعودی- همچون دیگر رژیم های دیکتاتوری- باید جای خود را به رژیمی دموکراتیک بسپارد. اما نه از طریق حمله ی نظامی به آن کشور. اگر دولت آمریکا عربستان سعودی را هم موشک باران کند، باز هم مخالف آن خواهیم بود. با این که عربستان سعودی یکی از مهمترین متحدان آمریکا در منطقه است.

زامداران جنایتکار دو گروه اند: متحدان آمریکا، مخالفان آمریکا. اما جنایت جنایت است. جنایات صدام حسین و قذافی و بشار اسد و خامنه ای با جنایات پینوشه و حسنی مبارک و آل سعود و حاکمان بحرین تفاوتی ندارد. جایگزینی یک جنایتکار با جنایتکار دیگر مسأله ی دموکرات ها نیست، مسأله ی دموکرات ها گذار از نظام دیکتاتوری به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است.

دهم- گروهی از ایرانیان وقتی این نوع اعمال از سوی جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد، آن را به درستی مصداق **وحشی‌گری** به شمار می‌آورند، اما وقتی از سوی دولت آمریکا صورت می‌گیرد، به ناحق آن را مصداق گسترش دموکراسی و حقوق بشر قلمداد می‌کنند. این نوع یک بام و دو هوایی، موید عدم باور به دموکراسی و حقوق بشر است.

یازدهم- موشک های هواپیماهای بدون سرنشین دموکراسی آفرین نیستند. اما برخی در آرزوی چنین سرنوشتی برای ایران هستند. نوشتند اگر دولتی خارجی به کشور دارای نظام دیکتاتوری حمله کند **متجاوز** نیست، نیروی داخلی همسو و همکار آن دولت مهاجم هم **خائن** نیست. عملیات لیبی هم الگویی خوب و

مصدق دخالته بشر دوستانه بود. از زمان جرج بوش از همسویی با فشار خارجی دفاع می کردند. در آن زمان شعار نئوکان ها Regime Change در ایران و چند کشور دیگر بود که بوش آنها را "محور شرارت" می نامید. آنها با تیم جرج بوش/چینی/رامسفلد احساس "همسویی" می کردند و می خواستند از فشارهای تیم بوش برای بهبود موقعیت مردم ایران استفاده کنند. یکی از آنها می نوشت:

"من طرفدار همسو کردن بردار فشار های خارجی و داخلی در راستای منافع ملی بوده ام... ما چه خواهیم و چه نخواهیم عامل خارجی و سیاست آمریکا در سرنوشت ما تأثیر دارد... می توان منطقه ی مشترک منافع طرفین را پیدا کرد آن هم در شرایطی که نمی شود واقعیت را عوض کرد و یا توان دگرگون کردن شرایط وجود ندارد. در حال حاضر [یعنی زمان جرج بوش] بین منافع ایران و آمریکا به لحاظ ژئو استراتژیک و سیاسی همسویی وجود دارد و برای اولین بار در طول تاریخ روابط ایران و آمریکا این فرصت پیش آمده است که بتوان از این ظرفیت برای بهبود موقعیت مردم و جنبش دموکراسی خواهی استفاده کرد".

در همان زمان نیروهای اپوزیسیون را هم به همسویی با دولت آمریکا فرا می خواندند. می گفتند:

"برای اولین بار منافع سیاسی آمریکا در منطقه ی خاور میانه با منافع ملی ایران همسو شده است... آمریکا دو دشمن ایران حکومت صدام و طالبان را از پای برداشت و مسیر را برای یکه تازی ایران در منطقه هموار نمود... از این فرصت ها... به حال مردم باید استفاده کرد نه این که با اتخاذ مواضع غیر هوشمندانه در دام بازی حکومت گرفتار شد و نهایتاً به دنیا نشان داد که ظرفیت قابل اعتنایی در نیروهای اپوزیسیون ایران وجود ندارد".

این سخنان در آن زمان خریدار چندانی نداشت. همین ها از دستاوردهای نیکوی اشغال افغانستان و عراق توسط تیم بوش نیز دفاع می کردند. می نوشتند:

"افغانستان به مراتب شرایط بهتری دارد و پرونده ی عراق نیز هنوز بسته نشده است اگرچه وضع کنونی اش فاجعه بار است. رویه ها و ساختار های دموکراتیک و توسعه گرا و نظام حزبی متکثر در این مناطق بحران زده در حال شکل گیری و پیشرفت هستند و دولت های فعلی آنها منتخب مردم های شان هستند... همانطور که بشریت از انتلاف استالین- روزولت- چرچیل با همه مشکلات شان در آن دوران نهایتاً ضرر نکرد، امکان این که این بار نیز چنین شود، کم نیست".

یعنی به جای استالین- روزولت- چرچیل ، اینک بوش- بلر- رامسفلد قرار گرفته اند. باید با اینها همسو و متحد شد و از آن بهره برد. برای این اتحاد توجیه هم می آفرینند و می گویند: "حاکمیت ملی به معنای محصور کردن تصمیم سازی در پشت مرز ها نیست"، لذا می توان "از امکانات جهانی هم استفاده کرد".

تهاجم نظامی به ایران مقبول اینهاست. تمامی مدعیاتی که برای تصویب حمله ی نظامی به ایران مورد نیاز است را بیان کرده و می کنند. با توجه به این که تهاجم نظامی به کشورهای دارای دولت های یاغی امری است که برای آن توجیه فراهم آورده اند، دولت ایران را به یاغی گری در سطح جهانی محکوم می سازند تا حمله ی نظامی به ایران موجه شود. می نویسند:

"نقشه ی راه صلح از متوقف کردن ماجراجویی هسته‌ای و زمین‌گیر کردن ماشین بحران‌سازی می‌گذرد که با سرکوب داخلی و **یاغی‌گری خارجی** می‌خواهد حیات نامشروع استبدادی و ضدملی خود را بیمه کند".

مطابق منشور سازمان ملل متحد، شورای امنیت حق دارد مجوز تهاجم نظامی به کشوری که صلح و امنیت جهانی را به خطر انداخته، صادر کند. اینها نیز به عنوان **نیروهای همسو** نوشتند:

"ایران از قرارداد ان پی تی تخطی کرده و به معاهدات بین المللی بی اعتنایی کرده است... برنامه ی هسته ای ایران مخرب است. برنامه ی هسته ای ایران دارای وجوه نظامی است... **انحراف برنامه ی هسته ای ایران به مسیر نظامی وارد مرحله ی تعیین کننده ای شده است**... برنامه ی هسته ای ایران در مرکز اقدامات تنش زا قرار دارد... **ایران کانون های بی ثبات ساز را در سطح منطقه و جهان تقویت می کند**. ... ایران صلح ستیزی را در سپهر جهانی دنبال می کند... ایران شعله های جنگ محتمل را بر خواهد افروخت... **ایران تهدیدی علیه صلح و ثبات جهانی به شمار می رود**... باید با برنامه ی هسته ای مخرب ایران مقابله کرد... در مخالفت با جنگ باید ایران بحران ساز را هدف اصلی قرار داد".

در تمامی این موارد به جای "ایران" از "جمهوری اسلامی" استفاده کرده بودند. خوب برای بمباران ایران چه مدعای دیگری را باید مطرح می ساختند؟ بعد هم به عنوان نیروی همسو به دروغ به وال استریت ژورنال گفتند که چهره های شاخص داخل کشور نیز این بیانیه را تأیید کرده اند، ولی از ترس حکومت آن را امضا نکرده اند. یعنی به دولت های غربی اطلاع می دادند که نیروهای داخل کشور نیز مدافع حمله ی نظامی به ایران هستند. وقتی چهره های شاخص داخل کشور به شدت این مواضع جنگ طلبانه را نقد کرده و مخالفت صریح خود را با لیبیاییزه کردن ایران اعلام کردند، در 2011/11/22 به دوپچه وله آلمان گفتند که آنها گروهی "مارکسیست- لنینیست" هستند. در حالی که در آن جمع خانم سیمین بهبهانی هم حضور داشت. یعنی خانم سیمین بهبهانی مارکسیست- لنینیست است؟ وقتی علیرضا علوی تبار و عباس عبدی به صراحت مواضع جنگ طلبانه ی آنها را از سوی اصلاح طلبان به نقد گرفتند، دهان عبدی را دهان خامنه ای خواندند. علی رضا علوی تبار طی تماسی به من گفت همه ی دوستان داخل کشور مخالف مواضع جنگ طلبانه ی اینها هستند. مصاحبه کن و به نقل از من بگو که همه ی دوستان مخالف حمله ی نظامی به ایران و تحریم های اقتصادی فلج کننده علیه ایران هستند.

مدل لیبی آنها را چنان شیفته ی خود کرده بود که می خواستند آن را به سرعت در ایران هم پیاده کنند. نوشتند:

"تجربه ی لیبی جزو آخرین کارت هایی است که وقتی همه ی راه ها مسدود باشد، حکومت سیاست حمام خون به راه بیاندازد و با ادوات جنگی به تقابل با نیرو های معترض بپردازد و به نحو رضایتبخشی استدلال شود که هیچ راه دیگری برای زمین گیر کردن ماشین ویرانگر خشونت دولتی وجود ندارد آن گاه ناگزیر راه بر این گزینه باز می شود".

در همین دوره در بیانیه ای نیز از تکرار مدل لیبی در ایران دفاع نمودند، اما دیگران به شرط حذف این بند آن بیانیه را امضا کردند. نوشتند که بمباران کنندگان کشور، "متجاوز"، "غریبه" و "بیگانه" نیستند:

"پارادایم کنونی دنیا جهانی شدن و کمرنگ شدن مرزهای ملی است... پس باید توجه کرد که معنای بیگانه و خودی در جهان امروز فرق کرده است... همان گونه که قذافی برای مردم لیبی خودی نبود و بیگانه‌تر از نیروهای ناتو بود که برای ویران کردن ماشین جهنمی سرکوب او به یاری مبارزین لیبی آمدند. **خارجی** اگر به حمایت یک ملتی بیاید و استقلال آن‌ها را مخدوش نسازد، **متجاوز بشمار نمی‌آید**... حکومت و گروهی از عناصر داخلی وقتی به سمت نقض حقوق شهروندی انسان‌ها رفت دیگر بیگانه است و بر عکس **اگر نیروی خارجی به قصد کمک و حمایت از خواست مردم بر آمد غریبه محسوب نمی‌شود**".

پس دولتی که کشور را مورد تهاجم نظامی قرار دهد، "**متجاوز**" نیست. گام بعدی مهم‌تر بود. نیروی متحد و همسوی دولت حمله‌کننده هم "**خائن**" نیست. باز هم سخن از تکرار مدل لیبی است. نوشتند:

"تبعات خواسته و یا ناخواسته ی این نگرش تقویت قرائتی از استقلال است که نظام های دیکتاتوری می پسندند تا با هژمونیک کردن مذمت مطلق **دخالته خارجی** از چار دیواری سرزمین خود حیات خلوتی بسازند و با فراغ خاطر هر برخوردی خواستند با اتباع خود انجام دهند... [معتقد به روایت سنتی از استقلال] **نیات شبه فاشیستی** خود را در پشت سر آن مخفی می سازد... اگر دولتی بر ضد خواست ملت خود رفتار کرد دیگر نمی تواند دور مرز های خود دیوار بکشد. در این حالت نیرو های خارجی می توانند در نقش حمایتی و مکمل اراده ی مردم ظاهر گردند... قذافی وقتی بر علیه ملت خود جنگ به راه انداخت، صلاحیت و مشروعیتش برای جلوگیری از **مداخله ی خارجی** را از دست داد... در واقع حکومت غریبه با مردم فرق ماهوی با بیگانه ندارد... در حکومت های غیر دموکراتیک که به سرکوب سیستماتیک گسترده و خونین بر علیه شهروندان شان دست زده اند، موضوع فرق می کند و حمایت خارجی برای عقب راندن آن حکومت از تضییع حقوق اتباعش موجه است... **خیانت در رابطه با اصل همکاری با نیرو های خارجی مصداق ندارد**... تعبیر کلاسیک از استقلال سنگری است که **نیروهای معتقد و یا گرفتار در فاشیسم** می توانند در پشت آن پنهان شوند و برنامه های معطوف به قدرت خود را جلو برند".

پس هرکس مخالف بمباران کشوری توسط کشور دیگری باشد، و دولت بمباران کننده را "متجاوز" و نیروی داخلی متحد آن را "خائن" به شمار آورد، "فاشیست" و در خدمت "نظام های دیکتاتوری" است. مدافع بمباران کشورها فرمان می دهد که اپوزیسیون ایران باید با فشار خارجی همسو شود. فشار خارجی اینک عمدتاً از سوی دولت آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی بر ایران وارد می شود. یکی از فشارهای این دول حمایت از گروه های تجزیه طلب است. طرفدار گسترش هژمونی غرب این کنش را هم بخوبی توجیه می کند. می نویسد، حمایت این سه دولت از گروه های تجزیه طلب برای تجزیه ی ایران نیست، بلکه برای فشار به جمهوری اسلامی است. این مدعا حتی اگر صحیح باشد، مصداق رویکرد "هدف وسیله را توجیه می کند"، است. اما جالب تر از همه این است که فرد همسو و متحد دولت آمریکا خود را موظف می داند تا در این مورد هم با آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی همسویی نشان دهد. می نویسد:

"وقتی امکان تجزیه در داخل کشوری جدی شود دولتی خارجی هم حمایت کند... با توجه به واقعیت های موجود به سختی می توان نتیجه گرفت که دولت های خارجی برنامه و طرحی جدی برای تجزیه ایران در دستور کار داشته باشند... بیشتر به نظر می رسد آنها از بحران قومیتی ایران به عنوان اهرم فشاری برای

حل مشکلاتشان با حکومت ایران استفاده می‌کنند... اما در حال حاضر هیچ کدام از دو حزب اصلی [آمریکا] و زیرمجموعه‌های این کشور طرح و سیاستی در خصوص تقویت گرایش‌های تجزیه‌طلب ندارند. بحث‌هایی به صورت پراکنده و فردی در آنها جریان داشته که تبدیل به نتیجه مشخصی نشده است... کمک‌هایی که از سوی نهادهای اجتماعی و اندیشکده‌های آمریکایی به گروه‌ها صورت می‌گیرد هنوز مشخص نیست دامنه‌ی آن چقدر است... مارک پری در نشریه شورای روابط خارجی آمریکا فاش ساخت که نیروهای موساد در پوشش مأمورین امنیتی آمریکا با نیروهای جنرال‌تاس گرفته‌اند و آنها را برای عملیات خرابکارانه در داخل خاک ایران استخدام کرده‌اند. حتی اگر فرض کنیم سیا واقعا به این گروه‌ها کمک می‌کند باز نمی‌توان لزوماً نتیجه گرفت که این فعالیت‌ها در چهارچوب طرح تجزیه ایران صورت می‌پذیرد. محتمل‌تر آن است که این اقدامات در قالب کارهای ایذائی و فشار به حکومت برای تغییر رفتار در سیاست خارجی انجام می‌شود... بنابراین می‌توان نتیجه گرفت رویکرد آمریکا به مسائل قومیتی ایران در چهارچوب اعمال فشار به حکومت و توجه به مطالبات این گروه‌ها بر اساس ارزش‌های آمریکایی است. در واقع این گروه‌ها حکم اهرم فشار را برای آمریکا و به طور کلی غرب دارند. همچنین آنها بخشی از نیروهای معترض در ایران نیز محسوب می‌شوند... مجموعه‌ی فعالیت‌های تهاجمی دولت اسرائیل که به احتمال زیاد صحت دارد، در قالب واکنش و برخوردهای تلافی‌جویانه با حمایت ایران از گروه‌های فلسطینی و لبنانی معارض با اسرائیل صورت می‌پذیرد. اسرائیل در جایگاه و موقعیتی نیست که برنامه‌ای برای تجزیه ایران داشته باشد... البته می‌توان این حالت را در نظر گرفت که [عربستان سعودی] به صورت کنترل شده از گروه‌های عرب تجزیه‌طلب در حد اعمال فشار و یا خنثی‌سازی حرکت‌های تهاجمی حکومت ایران حمایت کند اما دامنه این حمایت محدود است و در سطحی نیست که حساسیت ایران را بر بیانگیزد... بنابراین در مجموع حرکت و اراده جدی خارجی برای تجزیه ایران فعلاً وجود ندارد و در افق زمانی رویت‌پذیری نیز چنین امکانی دیده نمی‌شود. اما حرکت‌های ایذائی برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی و برخوردهای واکنشی و مهارکننده برای سیاست خارجی ستیزه‌جویانه از سوی غرب و برخی کشورهای منطقه وجود دارد. این برخوردها در سطح استراتژیک انجام نمی‌شود بلکه فعلاً حالت تاکتیکی دارد. به عبارت دقیق‌تر، حمایت کشورهای خارجی از گروه‌های تجزیه‌طلب بر اساس راهبرد تجزیه ایران صورت نمی‌گیرد بلکه به عنوان ابزاری در خدمت سیاست مهار جمهوری اسلامی است".

خوشبختانه یا بدبختانه این نظرات را مکتوب کرده‌اند. پس موضوع اختلاف دفاع از دیکتاتورها نیست، موضوع اختلاف جنگ طلبی و صلح طلبی است. موضوع اختلاف موافقت یا مخالفت با حمله‌ی نظامی به کشورهاست. موضوع اختلاف توجیه گر اقدامات قدرت‌های جهانی بودن است.

دوازدهم- جنگ طلبان با دو قطبی سازی، دولت‌های دنیا را به جهان غرب و دیکتاتورهای غرب ستیز تقسیم می‌کنند. می‌گویند، باید "هژمونی غرب" را بپذیرید، وگرنه متحد "دیکتاتورهای ضد غرب" هستید. اما این دوگانه از نظر تحلیلی نادرست است.

اولاً: دیکتاتورهای متحد غرب (مانند عربستان سعودی، بحرین، قطر، کویت، امارات متحده و...) کجا قرار می گیرند؟ چون دامنه ی هژمونی غرب و آمریکا به این دولت ها گسترش یافته است، نباید با این دیکتاتوری ها مخالفت کرد؟

ثانیاً: در کجا اثبات شده است که همه ی افراد **مجبورند** که متحد یکی از این دو قطب ایدئولوژیک باشند؟ چه کسی گفته است که روشنفکر باید **حتماً** متحد یکی از دولت ها باشد؟ روشنفکر ناقد قدرت است، نه متحد و خادم قدرت. فقط ایدئولوگ ها می توانند فرمان دهند که باید متحد و همسوی با یکی از دولت ها- البته از نظر آنها دولت آمریکا- بود. این نگرش یادآور مدعیات لنینیست هاست که می گفتند شما یا به اردوگاه سوسیالیسم تعلق دارید و یا به اردوگاه امپریالیسم. گویی نمی شد هر دو اردگاه را از موضع دموکراسی و حقوق بشر نقد کرد. گویا هنوز آن طور که کانت می گفت ما از دوران کودکی خارج نشده ایم و همچنان به ولی نیاز داریم. این ولی یا دولت آمریکا و همپیمانان اوست و یا دیکتاتورهای جهان سومی.

ثالثاً: متحد نیروهای دموکرات ، همه ی **مدافعان حقوق بشر** در سراسر جهانند. ناقضان حقوق بشر متحد دموکرات ها نیستند. دولت های ناقض حقوق بشر بر دو گونه اند. دیکتاتورهای کوچکی چون خامنه ای و بشار اسد و قذافی و صدام حسین که حقوق اساسی مردم خود را به طور سیستماتیک نقض می کنند، دولت های بسیار قدرتمندی چون آمریکا که در سطح روابط بین الملل به نقض حقوق بشر می پردازند. هیچ یک از اینها متحدان نیروهای دموکرات مدافع حقوق بشر نیستند.

رابعاً: مدافعان حمله ی نظامی، تهمت و دروغ حمایت از جنایتکارانی چون قذافی و بشار اسد را جعل می کنند، اما حتی یک سطر به عنوان شاهد دروغ خود نمی توانند ارائه کنند. دفاع از تهاجم نظامی به کشورها را نمی توان با با تهمت زنی و دروغ گویی به دیگران موجه می ساخت. آدمی در نقد باید مستند سخن بگوید. اگر مدعی است که فرد یا گروهی مدافع "**دیکتاتورهای غرب ستیز**" هستند یا بوده اند، باید شواهد و مدارک مدعای خود را نیز ارائه کند.

حقیقت را جرج بوش در نطق معروف نوامبر 2003 بیان کرد که جهان غرب شصت سال حامی دیکتاتوری های منطقه ی خاورمیانه بوده است. بوش و بلر مسئولیت این امر را پذیرفتند، اما متحدان ایرانی آنها می خواهند آن را به گردن ناقدان مدافع حقوق بشر بیندازند. گویی ناقدان به این دیکتاتورها سلاح می فروختند و آنها را تا دندان مسلح می کردند. گویی ما در زمان تجاوز عراق به ایران صدام حسین را در آغوش می گرفتیم، نه رنالد رامسفلد . گویی ما متهم هستیم که صدام حسین را به سلاح های شیمیایی تجهیز کردیم، نه آمریکا(به گفت و گوی شبکه ی الجزیره با رامسفلد **بنگرید** که می گوید من نمی توانم در این زمینه اطلاعات بدهم). گویی ما اخیراً 60 میلیارد دلار سلاح به رژیم دیکتاتور و منحط آل سعود فروخته ایم ، نه دولت آمریکا. گویی سرهنگ جنایتکار قذافی متحد جرج بوش در جنگ علیه تروریسم نبود، بلکه متحد ما بود. گویی ما فرزند قذافی- خمیس- را در سال 2011 به آکادمی نیروی هوایی آمریکا بردیم، برایش اسم مستعار جعل کردیم، به او مهارت های رهبری و مدیریت را آموزش دادیم، با کمپانی های نظامی برایش ملاقات ترتیب دادیم و تور سیاحتی برایش گذاشتیم، نه وزارت امور

خارجی اوباما به گزارش مبسوط [CNN](#) بنگرید(البته از نظر جنگ طلبان ایرانی حتماً CNN و نیویورک تایمز و واشنگتن پست را هم "غرب ستیزان" و "آمریکاستیزان" تسخیر کرده و علیه "گسترش هژمونی غرب و آمریکا" فعالیت می کنند). دولت آمریکا باید به چنین مدافعان و متحدانی افتخار کند که اعمال ناصوابش را هم به گردن ناقدانش می اندازند.

سیزدهم- فرض کنید خامنه ای یا قذافی یا بشار اسد یا صدام حسین هر کدام یکصد کودک را کشته باشند. بعد در پشت تلویزیون پربیننده خبرنگار از آنها بپرسد آیا کشتن یکصد کودک- برای هر هدفی که شما داشته اید- می ارزید؟ و آنها پاسخ بگویند: "آری می ارزید". دموکرات ها و مدافعان حقوق بشر چه واکنشی نشان خواهند داد؟ آیا هیچ کس مدعی خواهد شد که با چنین جنایتکارانی می توان "متحد" یا "همسو" شد؟ بعید است حتی یک نفر مدافع این امر باشد. حتی جنایتکارانی چون صدام حسین، قذافی و بشار اسد نیز حاضر نبوده اند که در پشت تلویزیون بگویند که کشتن کودکان برای اهداف ما می ارزیده است.

حال این فرض محال را در نظر بگیرید(فرض محال است، برای این که دولت آمریکا محال است که چنین کند): دولت آمریکا موجب مرگ یکصد کودک خردسال شده است. بعد در پشت تلویزیون پربیننده از مهم ترین مقام این دولت می پرسند آیا کشتن یکصد کودک- برای هر هدفی که شما داشته اید- می ارزید؟ و او پاسخ بگوید: "آری می ارزید". اینک از مدافعان حمله ی نظامی و طرفدار هژمونی آمریکا بپرسید: واکنش شما در این باره چیست؟ آیا آن عمل و این سخنان غیرانسانی و غیراخلاقی را محکوم می کنید؟ آنها به جای محکومیت مدعی خواهند شد که این جزو پیامدهای ناخواسته ی عمل خیر بوده است. همین ها پس از ماجرای لیبی و برای دفاع از آن مدل نوشتند که در لیبی پس از عملیات ناتو کمی بیشتر از 16 هزار تن کشته شده اند و این تعداد تلفات برای آن هدف مهم نیست.

اما بیائید و فرض محال خود درباره ی دولت آمریکا را کمی رادیکالیزه سازیم. به جای یکصد کودک، هزار کودک بگذارید. به جای هزار کودک، ده هزار کودک بگذارید. به جای ده هزار کودک، صد هزار کودک بگذارید. به جای صد هزار کودک، نیم میلیون کودک بگذارید. از دولت آمریکا بپرسید آیا کشته شدن نیم میلیون کودک برای رسیدن به هدف شما- هر هدفی که داشته اید- می ارزید؟ و آنها پاسخ بگویند: "آری می ارزید". واکنش طرفداران تهاجم نظامی و نیروهای همسو و متحد آمریکا به این پرسش فرضی محال چه خواهد بود؟ آنها باز هم به توجیه آن عمل(کشته شدن نیم میلیون کودک) و این سخنان غیرانسانی و غیراخلاقی خواهند پرداخت.

اما با کمال تأسف باید گفت که فرض محال ما واقعیت محض است. تحریم های فلج کننده ی نفت در برابر غذای دولت آمریکا برای عراق موجب کشته شدن نیم میلیون کودک خردسال عراقی شد. به گزارش [یونیسف](#)، تحریم های فلج کننده ی اقتصادی عراق تا سال 1999، موجب مرگ پانصد هزار کودک زیر پنج سال عراقی شد. وقتی از وزیر امور خارجه ی دولت آمریکا پرسیدند: "ما شنیده ایم که نیم میلیون کودک عراقی مرده اند. این بیشتر از تعداد کودکان کشته شده در هیروشیماست. آیا این هزینه ارزشش را دارد؟" آلبرایت در پاسخ می گوید: "این انتخاب بسیار سختی است، اما فکر می کنیم که ارزشش را دارد".

فیلم را بنگرید که خانم مادلین آلبرایت با چه آرامشی از ارزش کشته شدن نیم میلیون کودک عراقی سخن می گوید. مدافعان تهاجم نظامی و نیروهای همسو و متحد دولت آمریکا به ما دستور می دهند که باید با این گونه افراد متحد شوید، وگرنه متحد خامنه ای و بشار اسد و قذافی و صدام حسین هستید. حداقل انتظار از یک انسان دردمند این است که با دیدن این فیلم اشکی بر چشمان خود جاری سازد، نه این که فرمان اتحاد صادر کند.

چهاردهم- جنگ طلبان دو قطبی کاذب دیگری هم جعل کرده اند. می گویند: شما یا مدافع بمباران کشورهای دارای نظام دیکتاتوری غیر متحد غرب هستید و یا متحد آنها. اما این دو قطبی ایدئولوژیک نیز کاذب است. آدمی می تواند به شدت مخالف نظام های دیکتاتوری باشد و در عین حال مخالف بمباران کشورها هم باشد. اگر این مدعا درست بود، تمامی صلح طلبان و مخالفان جنگ در سراسر جهان به متحدان دیکتاتورها تبدیل می شدند.

اینها که مدافع حمله ی نظامی به افغانستان و عراق و لیبی بوده، از همین پروژه برای سوریه و ایران نیز دفاع می کنند. در واقع در طرح اینها در گام بعدی باید سوریه بمباران شود تا شرایط بمباران ایران مهیا شود. اما نمی دانند که از این که رژیم سوریه اصلاح ناپذیر و بشار اسد جنایت کار است نمی توان بمباران سوریه را استنتاج کرد. اگر چنین باشد دیکتاتورهای جنایتکارتر از بشار اسد هم وجود دارند. پس باید کشور آنها را هم بمباران کرد. می گویند:

"مخالفت ایدئولوژیک و هویت طلبانه این جریان با مداخله نظامی و نفی دخالت بشر دوستانه بدون آن که رویارویی و برنامه مشخصی را برای جلوگیری از قساوت نفرت برانگیز و توحش کم سابقه حکومت های قذافی و بشار اسد نشان دهد نوعی از روشنفکری در قرن بیستم و یکم را به نمایش می گذارد که ناخواسته در کنار دیکتاتور هایی قرار می گیرد که در صف رویارویی با غرب ایستاده اند... آنها جهان را به تماشای منفعلانه و سکوت برابر جنایات روز افزون حکومت اسد دعوت می کنند... تاخیر و به عقب انداختن این تلاش [مداخله ی نظامی خارجی در لیبی و سوریه] و عدم استفاده از فرصت ها فقط مشکلات را بیشتر کرده و تبعات ناخواسته محتمل را تشدید می نماید... وضعیت وخیم و تکان دهنده سوریه نشان می دهد چگونه نتایج عملی توصیه های این دیدگاه به فاجعه منتهی شده و چشم انداز پیش رو تیره و تار است... مسئول اصلی این فجایع بشار اسد است که به مقاومت لجوجانه، ارتکاب جنایت بر علیه بشریت و دادن وعده ی توخالی اصلاح روی آورده است. اصلاحات وی در عمل مشخص شد که جز اقداماتی سطحی و روبنایی نیست که هدف تثبیت و بازسازی اقتدار فرو ریخته وی را دنبال می کند... رصد کردن اوضاع در سوریه نشان می دهد که امکان دستیابی به مطالبات حداقلی مردم سوریه در رفورم وعده داده شده از سوی اسد وجود ندارد... نگرانی از چالش های دوران گذار و یا خلاء قدرت توجیه کننده انفعال و یا دلخوش شدن به اصلاحات فرمایشی و کم دامنه ی حکومت هایی مانند بشار اسد نیست. جامعه جهانی باید حکومت سوریه را برای پایان دادن به خشونت تحت فشار موثر قرار دهد تا زمینه برای تصمیم گیری مردم سوریه و مشارکت موافقین و مخالفین حکومت سوریه جهت تعیین تکلیف وضعیت سیاسی این کشور مساعد گردد".

"سکوت در برابر جنایات دیکتاتورها" یک امر است و "بمباران کشورهای دارای دیکتاتوری" امری دیگر. جامعه‌ی جهانی موظف به محکوم کردن نقض حقوق بشر و مجازات زمامداران دیکتاتور است. اما بمباران کشورها به معنای نابودی زیرساخت‌های آن کشورها و کشتن انسان‌هاست، نه نجات انسان‌ها و بشر دوستی. جنگ طلبان مخالفت با بمباران کشورها را به معنای دعوت به سکوت و بی‌عملی قلمداد می‌کنند. اینها عمل را به "بمباران کشورها" فرو می‌کاهند. گویی شیلی پینوشه از طریق بمباران به دموکراسی گذر کرد. گویی اسپانیای فرانکو از طریق بمباران به دموکراسی گذر کرد. گویی لهستان و چک و اسلواکی از طریق بمباران به دموکراسی گذر کردند. اینها همه تجربه‌های موفق گذار به دموکراسی‌اند. اما کدامیک از کشورهای افغانستان و عراق و لیبی به دموکراسی گذر کرده‌اند که همان نسخه را برای سوریه می‌پیچند؟

هنری کسینجر طی مقاله‌ای در [واشنگتن پست](#) اول جون 2012 با توجه به تجربه‌ی افغانستان و عراق و لیبی به پیامدهای ناگوار تهاجم نظامی به سوریه اشاره کرده است. ران پال- کاندیدای ریاست جمهوری سال 2012 آمریکا و نماینده‌ی سنا از ایالت تگزاس- نیز طی [مقاله‌ای](#) در 4 جون 2012 می‌نویسد که طبل جنگ علیه سوریه در واشنگتن به گوش می‌رسد. دولت اوپاما به دنبال رژیم چنچ در سوریه است. دولت اوپاما می‌خواهد بدون مجوز شورای امنیت به سوریه حمله کند. اما القاعده نیز در سوریه علیه دولت فعال است و بسیاری از اقدامات از سوی آنها صورت می‌گیرد. باید تحقیقات کافی صورت بگیرد تا حقیقت روشن شود. در مورد عراق نیز ما دروغ گفتیم و حمله‌ی ما موجب به هم ریختگی عراق شد. درباره‌ی سوریه نیز همان مشی تکرار می‌شود. در مورد کشتارهای سوریه هم غلو شده و هم همه‌ی کشتارها را به گردن دولت سوریه می‌اندازند. دولت اوپاما شرایط مسلح کردن مخالفان سوریه توسط کشورهای خلیج فارس را فراهم آورده است. ما در شیب تند به سوی جنگ افتاده‌ایم، اما اینک زمان ترمز کردن است. اینها مواضع یک "آمریکاستیز" و "مخالف گسترش هژمونی غرب" است.

پانزدهم- "غرب ستیزی" و "آمریکاستیزی" در نزد نیروهای طرفدار حمله‌ی نظامی و متحد دولت آمریکا یک مفهوم نظری تحلیلی نیست. اگر بود می‌بایست ابتدا این مفهوم را دقیقاً تعریف کنند که چه معنایی دارد؟ شاخص‌های آن چیست؟ در گام دوم می‌بایست موجه بودن این اصطلاح را نشان دهند. و در گام سوم با ذکر شواهد و قرائن نشان دهند که فرد یا گروهی مصداق آن تعریف موجه است.

اینها چنین نکرده و نمی‌توانند بکنند. برای این که ارائه‌ی تعریفی موجه از غرب ستیزی و آمریکاستیزی مصادیق آن را به شدت کاهش خواهد داد. فرض کنید "آمریکا و غرب را مسئول همه‌ی مشکلات و مسائل عالم قلمداد کردن" یکی از شاخص‌ها باشد. خوب چه تعداد از افراد و گروه‌ها این مدعا را مطرح می‌سازند؟ فرض کنید "نابودی غرب و آمریکا" یکی دیگر از شاخص‌های آن باشد؟ خوب چه تعداد دن کشیوت وجود دارد که به دنبال چنین هدفی باشد؟ آیا می‌توان به کسی که آمریکا را کشوری آزاد با نظام دموکراتیک معرفی کرده و صرفاً از منظر نقض حقوق بشر و فرایندهای دموکراتیک عملکرد دولت فدرال را به نقد می‌کشد، "آمریکاستیز" لقب داد؟

"غرب ستیزی" و "آمریکاستیزی" نزد اینها یک انگاره ی ایدئولوژیک است. یک دشنام **طرد کننده** و **حذف کننده** است. به تعبیر دیگر، در جمهوری اسلامی فرد را "ضد ولایت فقیه" معرفی می کنند تا او را عنصری نامطلوب و ناجور قلمداد کنند. بدین ترتیب شعار دهندگان "مرگ بر ضد ولایت فقیه" از یک سو ناقدان را طرد می کنند و از سوی دیگر خود را متحد ولی فقیه می سازند و می کوشند تا عزیز دردانه ی او شوند. افرادی که ناقدان نقض حقوق بشر را "غرب ستیزی" و "آمریکاستیزی" قلمداد می کنند، دقیقاً همان مشی را بازتولید می کنند. یعنی دشنام می دهند، با برچسب زنی به دنبال ناجور نشان دادن دیگرانند.

این نکته را بیفزائیم که هیچ کس را نمی توان مدافع تهاجم نظامی به شمار آورد مگر آن که خود آن فرد در گفته ها و نوشته هایش به صراحت از تهاجم نظامی (مثلاً عراق یا افغانستان یا لیبی و غیره) دفاع کرده باشد. یا از تهاجم نظامی به دیگر کشورها نیز - مثلاً تحت شرایطی - دفاع کرده باشد. هیچ کس را نمی توان "همسوی دولت آمریکا" قلمداد کرد مگر آن که خود او به صراحت از این همسوئی سخن گفته و از آن دفاع کرده باشد. هیچ کس را نمی توان همکار "تینگ تنگ های دست راستی" قلمداد کرد مگر این که خود آن فرد گفته باشد که در فلان "تینگ تنگ دست راستی" کار کرده است. همیشه باید براساس شواهد و قرائن کافی سخن گفت.

منبع: گویانیوز، 91/3/18